هو العلیم

تبیین معنای ثواب و گناه

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۰ - مجلس ششم

بیانات
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سره

اعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحیم

اذَا رَأیتُ مَولای ذُنُوبِی فَزِعتُ، وَ اذَا رَأیتُ کرَمَك طَمِعتُ، فَإن عَفَوتَ فَخَیرُ رَاحِمٍ وَ إن عَذَّبتَ فَغَیرُ ظَالِمٍ[1]

ای مولا و سرور و ای آقای من، هنگامی‌که به گناهانم نگاه می‌کنم وحشت مرا فرا می‌گیرد و وقتی که به کرم و بزرگواری تو نگاه می‌کنم، طمع بر من حاکم و مستولی می‌شود و میل و رغبت، و شوق نسبت به لقای تو و استفاضه از نعمات تو برای من حاصل می‌شود.

خدمت رفقا عرض شد که امام علیه‌السّلام گزافه نمی‌گوید و کلام امام علیه‌السّلام کلام صدق است و امام در جمیع اطوار خود و ادوار خود و تصّرفات خود، چه تصّرفات فعلیه و یا تصّرفات قولیه و یا تصّرفات عقلیه به تمام مراتبه، دارای عصمت مطلقه است.

کلام امام علیه‌السّلام دارای عصمت است، فعل امام علیه‌السّلام دارای عصمت است و فکر امام علیه‌السّلام و تصوّر امام علیه‌السّلام دارای عصمت است. و در عصمت خطا راه ندارد به هیچ وجه من الوجوه، و لذا امام علیه‌السّلام ابدیت دارد، یعنی الی ابدِ الاباد تا خدا خدایی می‌کند، کلام امام علیه‌السّلام دارای عصمت است، ما این طور نیستیم امروز یک حرف می‌زنیم، فردا متوجّه می‌شویم اشتباه کردیم، خوب حرفمان را پس می‌گیریم امام این جور نیست.

لذا روایتی که از أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام است با روایتی که از امام حسن عسگری است هر دو در یک میزان قرار دارد تفاوتی نمی‌کند، با این که دویست و پنجاه سال، بین آنها فاصله است ولی هر دو روایت از نظر سندّیت در یک میزان قرار دارد، یک گرم، یک هزارم گرم، یک کدام از این دو روایت بر آن روایت نمی‌چربد، به این می‌گویند کلام معصوم، مطلبی که از امام سجاد علیه‌السّلام صادر می‌شود با آن مطلبی که از امام رضا علیه‌السّلام است هر دو در یک کفّه ترازو است و تفاوتی نمی‌کند و در این جا فقط چهارده ذات مقدّسه است که آنها دارای ابدّیت هستند.

و این فرهنگ تشیع است! در فرهنگ تشیع همان طوری که آیات قرآن، دارای عصمت است، همین

---

[1] قسمتی از دعای ابوحمزه

طور کلام معصوم هم دارای عصمت است. مثل عصمت قرآنیه، مثل عصمت آیات قرآن هر دو، در یک منوال قرار دارد. لذا کلام معصوم می‌تواند آیات قرآن را تخصیص بزند، کلام معصوم می‌تواند آیات قرآن را توضیح بدهد، آیات قرآن را مقید کند، موارد و مصادیق آیات را می‌تواند کلام معصوم بیان کند، ما نمی‌توانیم، این مسئله از عهده غیر معصوم علیه‌السّلام خارج است و هر که گفته بی‌خود گفته است، فقط معصوم است که می‌تواند موارد آیات را بیان کند، آیات را توضیح دهد، آیات را تفسیر کند، استثناءها را در آیات می‌تواند، معصوم برای ما روشن کند. نه اینکه معصوم استثناء بزند، استثناء را برای ما تبیین و توضیح می‌دهد، استثنایی که وجود دارد مخفی است و در آیات نیامده، و معصوم می‌آید و آن استثناها را می‌گوید که: این آیه مربوط به فلان جا نیست، مربوط به فلان جا است، در آیات ارث، در آیات غیر ارث، در آیات حدود از این قضیه روایات زیاد داریم.

بنابراین کلامی که آن کلام جاودانه است، کلام، کلام معصوم است. یعنی ما اگر بخواهیم یک مطلبی را تابلو کنیم و در مقابل خودمان بگذاریم، باید کلام معصوم را در تابلو قرار بدهیم و در مقابل خودمان بگذاریم، برای همیشه برای ما این کلام حجّت است در مسائل مختلف، و در ابعاد مختلف، امام سجّاد علیه‌السّلام در این جا به خداوند عرضه می‌دارد که من وقتی نظر به گناهانم بکنم به فزع می‌افتم، این کلام حقّ است و صدق است و درست است و واقع است و هیچ شکی در آن نیست، چرا؟ چون کلام، کلام معصوم است. اگر ما این حرف را بزنیم مثلًا یک بزرگی، را فرض کنید که بیاید همچنین مطلبی را بگوید، یک شخص بزرگی، عابدی عالمی، شخص فرهیخته‌ای همچنین حرفی را بزند، انسان توجیه می‌کند، همین توجیه‌های عامیانه، بابا شکسته نفسی می‌کنند، تواضع می‌کنند، چه می‌کنند! چه می‌کنند! خب اشکال هم ندارد، چون هر دو طرفش یکی است، ولی کلام معصوم را، نمی‌توانیم حمل بر شکسته نفسی کنیم، حمل بر تواضع کنیم، خب امام سجاد علیه‌السّلام با خدا تواضعاً می‌گوید که کار نکرده را بگوید من کردم، آخر در دعای ابی‌حمزه ما مواردی می‌بینیم که امام علیه‌السّلام نه اینکه مقام، مقام تواضع است، تصریح دار، تصریح را که نمی‌توان گفت تواضع، **انَا الَّذّی عَلّی سَیدِه الجَرَی** من آن کسی هستم که بر مولای خود و آقای خود جسارت و جرأت ورزیده، کی شما در مقابل خدا همچنین چیزی؟!

خدمت رفقا عرض کردیم وقتی یکی از بزرگان حوزه که الان هم حیات دارد و در تعریف علّامه طباطبایی ایشان گفته بود، فردی که ترک اولایی نه در خلوت و نه در جلوت از ایشان متمشی نیست. وقتی این را مرحوم آقا شنیدند، آخر این برای علّامه تعریف شد، یعنی علّامه طباطبایی، اینی که بیاییم بگوییم ایشان به مرتبه ای رسیده است که ترک اولی از او سر نمی‌زند نقص اوست، تنقیص اوست، تعییب او، نه این که تعریف او باشد، علّامه طباطبایی همچنین حرفی بزند آن وقت امام سجاد علیه‌السّلام به خدا عرضه بدارد **انَا الّذِی عَلَی سَیده**

اجتَرَی یعنی چه؟ اصلًا یعنی چه؟ من آن کسی هستم که بر سید و آقای خود جرأت و جسارت و تقابل ورزیده، مقابله کرده، با او یکه به دو کرده، بااو یکی تو یکی من، با او خلاصه انجام داده، این طوری بوده؟ **انَا الَذّی انَا الَذّی عَصَیت جَبَّار السَّمَاء** من آن کسی هستم که گناه نسبت به جبّار سماء انجام دادم، گناه، امام سجاد علیه‌السّلام و گناه!! **انَا الَذّی اعطَیتُ عَلَی مَعَاصِی الجلیل الرشی**[1] این را چه می‌فرمایید؟! من آن کسی هستم که برای رسیدن به گناهان کبیره، رشوه پرداختم رشوه پرداختم بر این که مال مردم را ببرم، رشوه پرداختم بر این، که به اعمال حرام دست بزنم رشوه پرداختم بر این هر غلطی دلم می‌خواهد بکنم دم این رادیدم، دم آن را دیدم، خلاصه پول دادم، موقعیت کذا و کذا این را خریدم آن را خریدم، این صاحب منسب، آن صاحب منسب، تا این که به گناهان کبیره عَلَی معاصی الجلیل که البتّه صحیح آن باید جلیلِ شود عَلَی مَعاصِی الجلیلَ الرَشَی من رشوه دادم، خوب آیا این هم تواضع است دیگر؟! خوب حالا **انَا الَذِی سَیده اجتَری** این به یک حسابی تواضع کرد من جرأت ورزیدم، امّا امام علیه‌السّلام بیاید دقیق مشخص کند که من این کار را کردم، در همین دعای ابوحمزه چه جوری می‌شد اینها را تفسیر کرد؟ این را چطوری می‌توان بیان کرد؟! مگر اینها قابل هضم است در عین حال می‌دانیم که کلام امام علیه‌السّلام نه اینکه صحیح است و نه اینکه مطابق با مقتضی الحال است و بلاغت دارد و بلیغ است، کلام امام علیه‌السّلام بالاتر از این بگویم، کلام امام علیه‌السّلام دارای عصمت است، یعنی وقتی که امام علیه‌السّلام می‌فرماید: من برمعاصی جلیله رشوه پرداختم راست می‌گوید، شکی در این مسئله وجود ندارد، معصوم، معصوم است فقط معصوم در بسم اللَه الرحمن الرحیم گفتن که معصوم نیست.

تمام مطالبی که از اول دعای ابوحمزه ثمالی با بسم اللَه الرحمن الرحیم شروع می‌شود تا آخر یک واو امام معصوم است، یک فاء که می‌گوید معصوم است یک لامی که از دهان مبارک امام علیه‌السّلام سر می‌زند، از عصمت لایتناهی و الی ابد الاباد برخوردار است. حالا بیایید ببینیم چه کار کنیم با این عصمت و با این حرف، عصمت امام علیه‌السّلام هیچ شک شبهه‌ای ندارد واز آن طرف کلام امام علیه‌السّلام را نمی‌توانیم حذف کنیم، مثل مقالاتی که می‌خواهند چاپ کنند، سانسور می‌کنند، گزینشی بعضی از حرفها و نقلها، یکی، یک ساعت حرف می‌زند، یک ربع آن را حذف می‌کنیم، سه ربع آن را می‌گذاریم، هر طور که دلمان بخواهد کسی دیگر می‌آید، این یک ربع را می‌گذارد یک ربع دیگر را حذف می‌کند، آن یکی می‌آید می‌گوید نه این بهتر است.

خلاصه این دنیا همه‌اش همین است ولی امام علیه‌السّلام این طور نیست وقتی که دعای ابوحمزه را امام شروع می‌کند ازآن اوّل دعای ابوحمزه باید گرفت به خواندن تا آخر، وقتی وصیت أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام در حاضرین را به امام حسن علیه‌السّلام و امام حسین علیه‌السّلام در نهج البلاغه می‌خوانیم از آن اوّلش **من الوالد**

---

[1] قسمتی از دعای ابوجمزه ثمالی

الفان المقر بالزمان[1] از آن جا باید بخوانی تا آن ته، ته، یک جلمه را نباید بیاندازی!! حالا ما می‌آییم همین وصیت أمیرالمؤمنین را می‌خوانیم به آن جایی که مربوط به زن است می‌رسیم، حذف می‌کنیم، این‌ها را ما نمی‌دانیم، پس چرااوّلی را نمی‌دانستی؟! پس چرا آخری را می‌دانی؟! پس چرا این طرف و آن طرف فقط به همین مقدار رسید نفهمیدت گل کرده، خوب معلوم است تو از اوّل نمی‌فهمیدی و الّا کلام، کلام أمیرالمؤمنین است.

اگر قرار این است این مال أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام نباشد این‌ها هم نیست، اگر قرار است، این مال أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام باشد. اینها هم هست، اگر قرار است نفهمی بگو، از اوّل معنا نکن، معنا نکن، کسی بیاد که بفهمد، و خود او توضیح بدهد و تفسیر کند، این را می‌گویند مثله کردن، این را می‌گویند دین گزینشی، انسان بیاید گزینش کند، یک تکه را قبول بکند، إِنَّ الَّذِينَ يكفُرُونَ بِالله وَ رُسُلِهِ وَ يرِيدُونَ أَنْ يفَرِّقُوا بَينَ الله وَ رُسُلِهِ وَ يقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكفُرُ بِبَعْضٍ وَ يرِيدُونَ أَنْ يتَّخِذُوا بَينَ ذلِك سَبِيلًا[2] این را، راه به جایی انسان نمی‌برد.

لذا کلام امام علیه‌السّلام از اوّل دعای ابی حمزه تا آخرش همین است، تمام مسائلی را که امام علیه اسلام بیان می‌کند همه روی یک نسق است و همه در یک افق حرکت می‌کند، در یک استوی امام علیه‌السّلام حرکت می‌کند، و همان طوری که خدمت رفقا عرض شد دعای ابی حمزه ثمالی پرونده و شناسنامه تک تک ما است، می‌خواهید ببینید که شناسنامه شما چیست؟! اسم و رسم شما چیست؟! اخلاق و صفات شما چیست؟! ملکات شما چیست؟! استعدادهایتان چست؟! توانتان چیست متکا و ملجأ شما چیست و کجاست؟! و مآل تو به کجاست؟! و راه و سیرتان چگونه است؟! اینها را که می‌خواهید دربیاورید شروع کنید دعای ابی حمزه را، آن دوستان و رفقای اهل علم خودشان و آنهایی که نسبت به عربی و اینها یک قدری دارای ضعف هستند ترجمه صحیح دعای ابی حمزه پیدا بشود، و با ترجمه دعا را بخوانید!

همان طوری که عرض کردم این دعا فقط مربوط به شبهای ماه رمضان نیست بلکه در تمام طول سال خوب است انسان در سحرها این دعا را بخواند، همان طوری که بزرگان برای شاگردان خودشان دستور می‌دادند که در نماز شب در آن دو رکعت یا در آن یک رکعت، فرق نمی‌کند یا در شفع یا در وِتر فرقی نمی‌کند، در هر کدام از اینها در دعای قنوت، دعای سحر امام باقر علیه‌السّلام ا **للّهُم انّ استَلُك مِن بَهائِك بِابهاءوَ كل**

---

[1] ابتدای وصیت‌نامه امیرالمؤمنین به امام حسن و امام حسین علیه‌السّلام

[2] سوره النساء (٤) قسمتی از آیه (١٥٠)

بَهائِك بِهّیٌ اللَهمَّ انیّ اسئَلُك بِبَهائك كلُّه[1] را بخوانند.

و مرحوم حدّاد رضوان اللَه علیه بسیار بسیار تأکید داشتند به مرحوم آقا و شاگردانشان که در دعاهای قنوت در قنوت آخر، نماز شب در تمام ایام سال، در دعای قنوت، این دعا را دعای بهاءرا بخوانند و آثار توحیدّیه عجیبی بر این دعا مترتّب است، خیلی عجیب آن قدر عجیب است که یک وقت من از مرحوم آقا شنیدم اگر کسی بداند که در این دعای بهاء از امام باقر علیه‌السّلام چه اسراری نهفته است اصلًا صوت می‌کشد سرش!! صوت می‌کشد سرش، خداوند معرفت این دعاها را به ما بدهد و ما را نسبت به این مضامین آشنا کند. ببینید این بزرگانند که می‌آیند و به ما راه یاد می‌دهند می‌گویند: فقط دعای امام باقر علیه‌السّلام را نگذار یک سال ول کن، همین که شبهای ماه رمضان می‌شود در دعای سحر، رادیو را که پیچش را می‌پیچانی، دعای اللَهمَ انّی اسألُک مِن بَهاء را از آن می‌شنویم نه در تمام ایام سال، این دعا باید خوانده بشود، چه طور این که در مناجات شعبانّیه، این مناجات اختصاص به شعبان ندارد، در همه ایام سال، واقعاً عجیب است این مناجات شعبانیه، خود بنده شاهد بودم هم نسبت به مرحوم حضرت حدّاد و هم نسبت به مرحوم آقا رضوان اللَه علیهما که آنها در بسیاری ازاوقات در دعای قنوتشان از مناجات شعبانّیه می‌خواندند، در آن جا که حضرت می‌فرماید: **وَ انِر ابصارَ قُلُوبِنا بِضِیاءِ نَظَرِها الَیك حَتّی تَخرِقَ ابصارُ القُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ الی مَعدنِ العَظَمَه وَ تَصیر ارواحُنا مُعَلَّقَه بِعِزّ قُدسِك**[2] همین طور تا آخر که می‌فرماید: که خدایا مرا از تمام حجابهای ظلمانی و نورانی عبور بده، حجابهای نورانی یعنی چه؟! یعنی حجابهای عالم ارواح، حجابهای نفوس مطهّره، حجابهای ملائکه، حجابهای حورالعین، حورالعین که، همین طوری می‌گوییم گذشتیم، رد شدیم، گذشتیم.

به رفقا گفتم پارسال بود کی بود یک بنده خدا بود به خود ما هم می‌گفت، این را من احساس می‌کنم، این مطالبی را که، این مطالبی را که آقا جان می‌فرماید آن موقع میگفت، بله راجع به گذشتن از حورالعین‌ها، من در خودم این استعداد را می‌بینم در خودم، به او گفتم زرشک، زرشک، اینهایی که شما در خودت می‌بینی اینها دستی بر آن نداری، می‌گفت نخیر من این طورم که، از این مطالب بگذرم و او را فقط طی کنم، ما فقط یک چیزی گفتیم و ردّ شدیم، این مال خیلی وقت پیش است، خیلی، وقتی، مال همان زمانهای سابق، خیلی سابق ما حدود ۲۲ یا ۲۳ سالمان بود، حوصله سر به سر گذاشتن داشتیم، و یک چیزیمان می‌شد، و بعد همه را ول کردیم، گفتیم برویم کلاه خودمان را بگذاریم سرمان باد نبرد، این دیگر سرمان به کار خودمان باشد، درست شد.

---

[1] قسمتی از دعای سحر ماه رمضان

[2] قسمتی از مناجات شعبانیه

یک شب، شب سه شنبه بود، مرحوم آقا رضوان اللّه علیه راجع به این قضیه صحبت می‌کردند که: بله بعضی‌ها هستند می‌گویند ما می‌گذریم از همه چیز، از حجابهای ظلمانی از تبوّل در نفس دنیا و اینها، واز حجابهای نورانی هم می‌گذریم، ازغلمان، غلمان که به درد ما نمی‌خورد، اینها را کسان دیگر باید بگویند، از حورالعین از اینها ما می‌گذریم، فلان، آقا جان شما در بیمارستان از دست یک زن پرستار نمی‌توانی بگذری! چطور از؟! بعد معلوم شد همین آقایی که به ما می‌گفته امروز رفته بوده، دیدن رفیقش در بیمارستان، آن موقع زمان شاه پرستارها بی حجاب بودند می‌آمدند دوا می‌دادند و سرم و این حرفها، این که دیده آمده سرمش را بدهد این دستش را دیده، محو جمالش شده، گیج شده! این گیج شده، بعد این را به من گفت، بعد گفت بی انصافی نکرد، آن قضیه شب سه شنبه آقا مربوط به من بود، من صبح رفتم بیمارستان، اسمش را هم گفت، بیمارستان یادم آمد ولی نمی‌گویم، بله همه بیمارستانها این طور بود نه این که یکی باشد، چیز خاصی نداشت، آن زمان بود دیگر، آن زمان و آن فرهنگ، و من وقتی که آن رفیقم مریض بود پرستاری آمد اینجا، و آستینش هم کوتاه بود، من وقتی که نگاه کردم به این زیبایی و ظرافت، خلاصه ندیدم، خلاصه یک دل نه چه عرض کنم مفتون و این حرفها، آن وقت می‌گفت، همین طور این در ذهنم بود و عجیب این جا که وقتی که مرحوم آقا این قضیه را می‌گفتند، این مسئله آمد دوباره در ذهنم، ایشان گفتم بابا چه می‌گویید حورالعین؟! حورالعین؟ تو یک دست پرستار در بیمارستان مفتون و گیجت می‌کند، حالا می‌گویی حورالعین!

مرحوم آقا می‌گفتند: اگر به یک شخصی یک لحظه، فقط یک لحظه به یک مرد، جمال حورالعین را نشان بدهند، دیگر تا وقتی که عمر دارد دیگر به هیچ زنی تمایل ندارد، اگر یک ذره و یک لحظه فقط یک لحظه نشان بدهند، این‌ها همه مال چیست؟! مال این است که ما دارای استعدادهای محدود هستیم، دارای تحمّل و استعداد محدود هستیم، در این زمینه مطالب زیاد است، مثل شبهای دیگر می‌ترسم وقت بگذرد بعد بگویم ببخشید لذا مطلب را دیگر در آن قضیه و این‌ها ادامه ندهیم.

خب کلام امام سجاد علیه‌السّلام کلام، کلام معصوم است چطور امام علیه‌السّلام این مطلب را می‌فرماید؟ در این قضیه مسئله‌ای که باید به آن دقّت بکنیم این است که بدانیم اصلًا گناه چیست؟ گناه به چه می‌گویند؟ ثواب به چه می‌گویند؟ راجع به این مطلب جا دارد که یک قدری توضیح بدهیم که: آیا گناه عبارت است از قبح فعلی و قبح فاعلی به اصطلاح توأماً یا گناه عبارت است از قبح فعلی تنها! یا این که عبارت است از قبح فاعلی در اصطلاح اهل اصول و همین طور متکلّمین؟! صحبت در این است که حسن فعل و قبحی که مترتّب بر فعل است، این به چه لحاظی مترتّب می‌شود؟!

یک عملی که در خارج انجام می‌گیرد به صرف انجام گرفتن این عمل، آیا شما می‌توانید بگویید که این عمل، عمل نیکو پسندیده است! یا اینکه عمل، عمل قبیح است! می‌توانید بگویید؟! الان این لیوان دست من

است و من این لیوان را می‌نوشم این آب خوردن یک فعلی است از افعال و از تصرّفات درست، آیا این آب خوردن قبیح است یا این آب خوردن مستحسن است؟ هیچ کدام نه قبیح است، نه مستحسن است! یک فعلی است از افعال بر اساس غرضی که مترتّب بر این فعل است، بر آن اساس خود این فعل دارای وصف حسن یا دارای وصف قبح می‌شود. خودش فی حد نفسه هیچ چیز نیست، نه قبیح است و نه مستحسن. چرا؟ به خاطر این که همین یک عمل در یک جا می‌تواند قبیح باشد و در یک جا می‌تواند قبیح نباشد، الان ساعت یازده است، یازده شب است، اگر من همین یک لیوان آب را در ساعت یازده روز می‌خوردم و در موقع روزه خوب این عمل مفطر بود، و قبیح و حرام بود. و موجب حدّ بود، همین آب اگر در ملاء عام در شوارع خورده شود در روزه وظیفه حاکم اسلام این است که بیاورد و حدّ بزند، حدّ افطار روزه در ملأ عام، و الان ما مشاهده می‌کنیم که در این وسایل حمل و نقل این مسئله رعایت نمی‌شود. فرض کنید که در هواپیما از یک جا به جای دیگر می‌روند خب عده زیادی از اینا روزه هستند و در هواپیما غذا می‌دهند، و این حرام است! حرام است که در هواپیما غذا داده بشود، برای افرادی که این افراد روزه هستند، یک وقتی فرض کنید که این به اصطلاح روزه‌ای که در اینجا به اصطلاح هست در قبل از ظهراست صبح است خوب، این طبعاً افرادی که به اصطلاح حرکت می‌کنند، این افراد اینها، روزه‌شان شکسته است، خوب در روز است حالا اگر به وطن خود برسند و چیزی نخورده باشند واجب است که درآن جا قصد روزه کنند، ولی در طول سفر اینها روزه نیستند اشکال ندارد، گرچه در همین موقع هم چون ماه مبارک رمضان، به احترام ماه رمضان نباید چیزی داد، آن یک بحث دیگر است ولی بعدازظهر وقتی یک هواپیما حرکت می‌کند، مثلا فرض کنید که از یک شهر به شهر دیگر می‌آید افرادی که در آن هواپیما هستند، اکثراً باید روزه باشند مگر آنهایی که به قصد سفر رفتند دو روزه رفتند، سه روزه رفتند، یا یک مشکلی دارند که روزه نمی‌گیرند بنابراین سرو کردن غذا در هواپیمایی که بعدازظهر مبدأ را به قصد، مقصد ترک می‌کند از اذان ظهر به بعد غذا دادن می‌شود حرام، نباید غذا داد، چرا؟ بر فرض اینکه افرادی در آن جا روزه نباشند، ولکن این افطار در ماه مبارک در ملاء عام این افطار حرام است، خوردن روزه در ملأء عام حرام است، خوب هواپیما ملاءعام است همین است دیگر ملاء عام که فقط خیابان نیست، هواپیما ملاءعام است، قطار ملأعام است، اتوبوس ملأء عام است، این‌ها همه ملاء عام است درست شد.

پس بنابراین باید در این زمینه رعایت بشود باید حرمت ماه مبارک رمضان در همه جهات رعایت شود. افراد در ماه رمضان حق ندارند در خیابان که راه می‌روند چیز بخورند و سیگار بکشد، سیگار مفطر و حرام است، حالا فرض کنید که یک کسی می‌گوید اشکال ندارد، این اشکال ندارد واجب که دیگر نیست، آخر می‌گویند که فلان کس سیگار کشیدن را مفطر نمی‌داند، ولی واجب هم می‌داند؟ گیرم که در تفکرات خود، در منابع خودش مسائلی است، خب سیگار کشیدن مفطر نیست، بسیار خوب بالاتر از این که فرض کنید سیبی

بخورید در وقتی که روزه نیستید، اگر شما می‌توانید چون روزه نیستی در خیابون سیب بخوری؟! بگویید چون سیب خورن برای من اشکال ندارد می‌توانم بخورم، بالاتر از این که نیست سیگار کشیدن در ملائی که عموم مردم روزه هستند و این را مخالف با روزه می‌دانند، این سیگار کشیدن می‌شود حرام، بر فرض که خود سیگار کشیدن مفطر نیست بسیار خوب حالا که مفطر نیستی می‌توانی در خانه خودت بکشی، جای دیگر که این به اصطلاح جنبه هتک حرمت در انظار عمومی‌را نداشته باشد.

پس بنابراین در یک حکومت، در حکومت اسلام باید جلوی هتک احترام، و حتک حرمت روزه را در همه اینها گرفت. البتّه شاید هم نمی‌دانند در همین هواپیما و طیاره، شاید اطلاع ندارند، و قصدی که در کار نیست. ولی باید متوجّه باشند، اگر می‌خواهند بدهند، بدهند و توصیه کنند که افراد استفاده نکنند، وقتی که به مقصد رسیدند آن وقت استفاده کنند. عمل حرام این الان اگر در روز خورده شود حرام می‌شود، ولی همین اگر در شب خورده شود حرام نیست، پس خود نفس فعل، خودش فی حد نفسه حرام نیست، نه حرام است، نه واجب است، و نه مکروه است، و نه مستحب است. هیچ چیز بر آن مترتّب نیست، و نه مباح است، خود نفس فعل، نفس خود فعل، به عنوان یک پدیده خارجی و یک پدیده تکوینی، و یک نحو من الوجود اصلًا احکام خمسه بر او تعلق نمی‌گیرد، هر حکمی‌از احکام هم همین طور است، شرب خمر هم همین است، خود شرب خمر خودش فی حد نفسه نه حرام است، خود این عمل، خود این عملی که انجام می‌دهد انسان، خود نفس این عمل نه حرام است، چون یک فعلی است مثل افعال، نه حرام است نه واجب است نه مباح است و نه مکروه است و نه مستحب، دقّت کنید من یک عمل حرام، حرام، حرام را دیگر مثال زدم، آب خوردن وشرب ماءو اینها یک عمل مباح می‌شود گفت، ولی خود شرب خمر فی حد نفسه بدون لحاظ غرض و بدون توجّه به آن هدفی که بر آن مترتّب است، خود آن فی حدّ نفسه هیچ حکمی‌از احکام شرعی برآن بار نمی‌شود.

بله وقتی که این عمل تعلق می‌گیرد به مکلّف به لحاظ نیتی که مکلّف در این جا دارد این عمل متّصف می‌شود به یکی از اوصاف خمسه، همین شرب خمر اگر به قصد تفنّن باشد و به قصد عیش و نوش باشد و به قصد لهو و لعب باشد و به قصد وارد شدن در عالم بهیمیت و حیوانیت واینها باشد این شرب خمر می‌شود حرام، طور؟ کاری که همه به خاطر همین انجام می‌دهند، اغلب شرب خمر، برای همین است. لهو و لعب و همین مسائل و اینها، حالا اگر همین شرب به قصد لهو و لعب نباشد، به قصد دارو باشد، بیماری است که باید یک مقداری برای این، خمر یا الکل باید استفاده شود، و هیچ داروی دیگری جایگزین این نخواهد بود، یا اینکه انسان دارویی می‌خواهد بخورد که برای حلّالیت آن نیازی به مقداری از الکل دارد و بدون او نمیشود و بدون آن دارو، هم انسان نمی‌تواند معالجه کند، و داروی دیگری جایگزین آن دارو نمی‌تواند بکند، در این جا این الکل خوردن اشکال دارد، نه دیگر اشکال ندارد، این الکل و این خمر برای دارو، که چیز دیگری جایگزین او

نمی‌تواند باشد، با فرض این خصوصیت، ایراد ندارد و خداوند هم عقاب نمی‌کند یا اینکه انسان در یک موقعیتی قرار می‌گیرد و از دست می‌رود و هیچ مایعی ندارد، مثل موارد اضطرار است که احکام ثانوی به آنها تعلق می‌گیرد. البتّه بنده احکام ثانوی را قبول ندارم. حکم، حکم اولی است ولی مصادیق متفاوتی دارد، حکم روی موضوع به لحاظ آن غرضی! که بر آن تعلق دارد به آن لحاظ می‌رود، حالا این بحثها بحث‌های اصولی است در یک موقعیتی قرار می‌گیرد که در آن موقعی چاره‌ای ندارد که شرب خمر است چیز نجسی است، این آب نجس است، ولی حیات انسان به آن بستگی دارد، نه تنها خوردن آب نجس و متنجس حرام نیست، بلکه واجب می‌شود! اگر شما آب را نخوردید و تلف شدید، قتل نفس محترمه در این جا مرتکب شدید، و خداوند شما را عقاب خواهد کرد. چرا به واسطه این ماء شما از خودتان دفع ضرر نکردید و به هلاکت افتادید؟

این آب متنجس برای حفظ حیات می‌شود واجب! یعنی حرمتش را از دست می‌دهد کراهتش را از دست می‌دهد، مباح می‌شود از مرتبه استحباب می‌گذرد به مرتبه وجوب یعنی یک گردش صد و هشتاد درجه، چه می‌دانم، (سیصد و شصت درجه که بر می‌گردد سر جایش) صد و هشتاد درجه می‌کند، تمام این مراتبِ احکام اربعه را طی می‌کند تبدیل می‌شود به حکم واجب، درست شد چرا چون در این موقعیت است، خوب یک آب متنجس خوردنش که تفاوتی نمی‌کند که امشب باشد فردا باشد در آزمایشگاه این آب است، موقعی که انسان این آب را می‌خورد که خصوصیاتش عوض نمی‌شود، همان خصوصیات را دارد همان خواص را دارد ولکن موقعیتش تفاوت کرده است. تمام گناهانی که انسان تصوّر می‌کند تمام اینها بنابر اصطلاح کلامی، دارای قبح فاعلی است نه قبح فعلی، یعنی: خود آن عمل خارجی به عنوان یک عمل خارجی هیچ چیزی برآن مترتّب نیست، هیچ اشکالی ندارد، یک فعلی است و یک عملی است، در خارج آن نیتی که انجام می‌دهد آن مهم است!

در زمان خلیفه ثانی یک زن دیوانه و مجنونه‌ای یک عمل خلافی انجام داده بود، عمل خلاف انجام داده بود آوردند او را پیش عمر که این، عمل خلاف انجام داده گفت بروید حدّش بزنید، سنگسارش کنید داشتند می‌بردند که سنگسار کنند، یک دفعه أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام او را دید گفتند چه می‌کنید؟! گفتند داریم این زن دیوانه را، داریم می‌بریم سنگسار کنیم! بلند شوید او را برگردانید، او را بر گردانیدش، آمدند مسجد پیش عمر، حضرت رو کرد به عمر فرمودند: مگر نمی‌دانی که تکلیف از چند نفر برداشته شده است، یکی از مجنون تا این که عقل پیدا بکند این مجنون که عقل ندارد، چگونه این عملی که انجام میدهد مستوجب عقاب است؟! خوب این که عقل ندارد! وقتی عقل ندارد، با این ستونی که در این جا است چه فرقی می‌کند؟! وقتی که یک انسان عقل ندارد دیوار است، وقتی انسان عقل ندارد چوب است، آهن است، عقل ندارد بی اختیار انجام می‌دهد، فهم ندارد، فهم زشتی و حسن را این نمی‌داند و درک نمی‌کند، تا اینکه خود را از این عمل دور نگه دارد. اصلًا

نمی‌فهمد، نمی‌فهمد. بعد عمر گفت عجب من نمی‌دانستم و از آن زن مجنونه بی گناه حدّ برداشته شد.

این عملی که انجام داده واقعاً زنا بوده یا نه؟ بوده دیگر، تعریف زنا چیست؟! زنا عبارت است از انجام این عمل در غیر از موردی که شرع نسبت به آن اجازه داده است، در این جا هم همین طور است زنی بوده این طور، با این کیفیتف خوب عمل خلاف از او سر زده، اینی که می‌گوییم عمل خلاف طبع قضیه نشان می‌دهد که خلاف است ولکن با این که این انجام داده این عمل برای این زن اصلًا حکم ندارد. خب چه فرقی با بقیه می‌کند؟! حالا این عمل را انجام میدهد از روی شعور و اختیار شما می‌روی حدّ می‌زنی و سنگسار می‌کنی، و باید هم سنگسار کنی در صورتی که شرایط خاص خودش را داشته باشد! در اسلام سنگسار هم است و مسلّم است که واجب است سنگسار بشود، آن فرد خلافکاری که مرتکب این خلاف شده، همین عمل را با همین خصوصیت فرد دیگری انجام می‌دهد به او می‌گویند برو پی کارت، کاری به تو نداریم این که یکی شد، این را می‌گویند حسن فاعلی، یعنی خود فعل فی حد نفسه نه حسن دارد و نه قبح، یک عمل خارجی است، یک عمل خارجی نه می‌شود گفت خوب، نه می‌شود گفت بد، همین عمل در ظرف عقل باشد. دقّت بفرمایید یعنی: فرد انجام دهنده عاقل باشد اراده عقل، معرفت و فهم و شعور داشته باشد.

در بعضی از اوقات می‌شود که انسان عقل دارد منتهی خوب مسئله بر او خلاف می‌شود، مشتبه می‌شود، بر او مسئله مشتبه می‌شود، اتّفاق افتاده، یعنی داشته اتّفاق می‌افتاده، نه این که اتّفاق افتاده، نزدیک بود اتّفاق بیافتد. مرحوم آقا رضوان اللّه علیه یک قضیه‌ای نقل می‌کند، از این مسائل زیاد بوده من خودم یک وقتی یکی دو تا از افراد، اشخاص از افراد به اصطلاح فضلا بودند، در همین قم هم بودند، اینها توأمین بودند، دوقلو بودند به اصطلاح و چنان مانند هم بودند چنان مانند هم بودند، که حتی پدر و مادرشان اینها را تشخیص نمی‌دادند، مادر این را شیر می‌داد و دفعه دوّم دوباره همان را می‌داد، آن داره عر و عور می‌کند و مادر دفعه سوّم دوباره به او شیر می‌دهد، او از گرسنگی دارد، می‌گوید من تازه به او شیر دادم، یک دفعه اینها بزرگ شده بودند شخصی تعریف می‌کرد و می‌گفت که یکی از همین به اصطلاح افراد، اسم نمی‌برم یکی از همین افراد، داشته با همین مینی بوسها از این، چون هر دوی اینها به رحمت خدا رفتند، هر دو فوت کردند، از این مینی بوسها داشته از اراک به سمت قم می‌آمده، زمان شاه راننده موسیقی باز می‌کند دلنگ و دولونگ و فلان و این حرفها، این اعتراض می‌کند و این گوش نمی‌کند و می‌گوید، اگر نمی‌خواهی پیاده شو، خیلی راحت می‌گوید پیاده شو، بعد این پیاده می‌شود. این بنده خدا سید اولاد پیامبر پیاده می‌شود و همین طوری او هم ماشینی، پیاده می‌کند و وسط راه و بیابان، می‌آید قم، این برادر دیگر داشته در قم راه می‌افته، می‌بینه یک کسی آمد معذرت خواستن و بوسیدن و هی دست کشیدن که آقا معذرت می‌خواهم، من عذر می‌خواهم آقا ما را حلال کنید ما را ببخشید بعد این می‌گوید چه شده؟! می‌گوید ما به شما جسارت کردیم، از ماشین پیاده کردیم. نیامدیم چنان تصادفی

کردیم که دیگر ماشین، و خدا رحم کرده به ما و چند نفر مجروح شدند از افرادی که هی کمک می‌کردند راننده را، روشن کن، بیخود می‌گوید.

و پیاده کن و از آنها همه کلّه‌ها، درب و داغون و شکسته، و آمدیم و عذر خواهی می‌کنیم گفت بسیار خوب و فهمید و دوریالیش افتاد که برادرش بوده و گفت توبه کن و دیگر از این کارها نکن که خدا گاهی اوقات این جوری می‌کند و حواست جمع باشد. خلاصه دست آقا را بوسید و با عزت و احترام خداحافظی می‌کند فرداش برادر را دید، بگو ببینم که چه شد چند روز پیش از اراک می‌آمدی، تو را پیاده کرد معذرت خواهی از من کرد و دست من را بوسید و از من عذرخواهی کرد، گفت آره جریان این طوری بوده، گاهی از اوقات می‌بینی یک دفعه جریان این جوری هم شد و این پیاده کرده ولی وقتی می‌بینی علی کل حال در یک وقت‌هایی اشتباهات دیگری رخ می‌دهد و مسائل دیگری یا می‌خواسته رخ بدهد حالا ما سربسته و دربسته بگذریم از این حرفها و اینها. حالا فرض کنید که هم چیز بوده هم عاقل بوده و عالم بوده و در خیلی از مسائلی که اتّفاق می‌افتد به علم و عقل کاری ندارد، یعنی به خطا و اشتباهات واینها مربوط می‌شود نه اینکه عقل دخالت داشته باشد آن چه ملاک برای این قضیه است، ادراک واقع و ادراک موضوع باتمام جوانب حسن و قبح آن و ارتکاب و عدم ارتکاب آن است، آن ملاک می‌شود.

لذا شما می‌بینید در یک جا یک عمل انجام میدهی از یک دیدگاه می‌شود درست، از یک دیدگاه فرض کنید که خلاف. یک عمل است شما یک عمل انجام می‌دهید و آن یک عمل در شرایط مختلف ممکن است که دیدگاههای مختلفی داشته باشد، بنابراین آن چه که ملاک برای گناه است خود آن عمل خارجی گناه نیست، آن نیت و آن آمادگی و آن تسلیم انسان است برای انجام دادن این عمل، گناه چه اینکه انسان عمل گناه را انجام بدهد، یا انجام ندهد!! یعنی آن فعل خارجی از او سربزند، یا سر نزد اگر شما بخواهی یک عمل حرامی‌انجام بدهی، من باب مثال این لیوانی که الان در دست من است، لیوان آب است اگر این شخصی آمد و تصوّر کرد که این لیوان فرض کنید که مایع نجسی است یک مایع حرامی است و به قصد شرب، آن مایع، حرام آمد این آب را خورد با این که در واقع آب خورده، با این که در واقع آب خورده! چون به آن قصد بوده حکم انجام عمل حرام را، صد در صد، نه نود و نه درصد، صد در صد، حکم عمل حرام را در نامه اعمال او می‌نویسند و در روز قیامت وقتی که نامه اعمالش را باز می‌کند، می‌بینند شما در شب چند شنبه، در روز فلان، در ساعت فلان شما این عمل حرام را انجام دادی! نگاه می‌بیند درست است چرا به خدا اعتراض نمی‌کند که من آب خورده بودم؟! فرداش فهمیدم آب بوده خیال می‌کردم یک صفایی می‌کنم و چی چی، بعد معلوم می‌شد که این اصلًا آب بوده و نمی‌دانم چه بوده، خدا می‌گوید صفا بی صفا تو نیتت، نیت خوردن آن عمل حرام بوده، آن فعل حرام بوده، الان در پرونده‌ات نوشتیم، بفرمایید و این هم می‌بیند. درست است آن کدورت و آن ظلمتی

که بر عمل حرام مترتّب است، آن کدورت و آن ظلمت عیناً بر این مترتّب خواهد شد. یعنی وقتی که شخص این عمل حرام را به قصد انجام دادن حرام بخورد، یک مرتبه قلبش سیاه می‌شود سیاه می‌شود سیاه می‌شود، کدر می‌شود، ظلمت او را می‌گیرد، حالا خدا بزرگ است تا هر جایی که دیگر این حالا برگردد. توفیق الهی شامل حال او شود، لطف خدا شامل حال او شود.

این مسئله هست و مقابلش هم همین طور است یک شخصی می‌خواهد بیاید فرض کنید که من باب مثال عمل خیری انجام دهد، یک مرتبه یک جور دیگری از آب در می‌آید یک قسم دیگری از آب در می‌آید، این برای او گناه نمی‌نویسند بلکه برای او خیر می‌نویسند، می‌خواهد بیاید یک فردی که معاند خدا است و معاند دین است و شخص مهدور الدم است و باید به قتل برسد او را می‌آید از بین می‌برد و تصوّر می‌کند که این همان است و خودش را حتی به خطر می‌اندازد و او را از بین می‌برد، یک دفعه فردا صبح می‌بینید این پسرعمویش بوده، عجب این فرض کنید که فلان آقا بوده و چی بوده و با قصد و با علم و با معرفت به او، نه از روی شک و شبهه و اینها، نه با علم و معرفت می‌آید، انجام می‌دهد، یک مرتبه می‌بیند که این نقاب داشته، نفهمیده، در یک وضعیتی بوده و نشناخته و او را کشته، نه تنها او را از بین نمی‌برند و او را محاکمه نمی‌کنند و به زندان نمی‌برند و نباید بیاندازند در صورتی که باید اثبات باشد، و نسبت به این مسئله در دادگاه و محکمه اثبات بشود، نه تنها این کار را نمی‌کنند بلکه ثواب یک فردی، برای راه خدا و برای رضای خدا آمده این کار را انجام بدهند به او می‌دهند!! هیچ در این جا مسئله در پیشگاه خدا هیچ قضیه تفاوت نمی‌کند. و عدل هم همین است!! عدل همین است عدل الهی اقتضا می‌کند که مطلب همین طور باشد و الّا اگر قرار باشد که بخشیدن و اطعام و به فقرا کمک کردن و فرض کنید که به این امور رسیدن و خیرات و مبرات و اینها فقط در اختیار یک عدّه پولدار و ثروتمند باشد، پس تمام بهشت را که باید اینها ببرند! خوب آن فقیری که نمی‌تواند اطعام کند خوب او چه گناهی کرده، مگر پول نداشتن گناه است؟! مگر پول نداشتن اشکال دارد؟! مگر پول نداشتن حرام است؟! نه اتّفاقا خیلی هم خوب است، یک کسی به همان مقدار زندگی خودش هم داشته باشد و دردسر هم ندارد، خیلی عالی خیلی خوب، اگر قرار باشد فقط کسی را که می‌تواند از نعمتهایی که به او داده، از ثروتی که خدا به او داده استفاده کند.

پس بنابراین فقط بهشت باید مال اینها باشد. امّا آن کسی که پول ندارد آن کسی که استطاعت ندارد آن کسی که تمکن ندارد خوب آن چه؟! آن کسی که استطاعت رفتن به حج را ندارد و در انتظار رفتن به حج له له می‌زند و در انتظار رفتن به این فریضه الهی لحظه شماری می‌کند و نمی‌تواند برود و مرگ او را در می‌یابد، خدا همین طور بنشید کنار و بگوید بیخود، نرفتی که نرفتی هیچ خبری نیست. مگر خدا اوّل ظالم است، فقط قضیه حج مربوط به ثروتمندان است مربوط به متمکنین است یا نه آن کسی که اگر یک شاهی در بیاورد، او را

می‌خواهد صرف رسیدن به حج بکند، او در پیشگاه الهی اگر موفّق به رفتن حج نشود یک حج تمام عیار با عمره مقبوله و حج مقبوله در نامه عمل او می‌نویسند!! و او را در زمره شیعیان ابراهیم علیه‌السّلام در آن جا در روز قیامت محشور می‌کنند چرا؟ چون می‌خواسته برود، چون می‌خواسته برود، فقط این نیست که نداشته و نرفته یک شخصی بود در زمان سابق به او می‌گفتند که مرحوم صدر، مرحوم صدر اصفهانی، مرحوم صدر اصفهانی در همان زمان سابق بود، بیش از صد سال پیش زمان قاجاریه و آن حدودها، این دیده بودند که در مکه دست گرفته به پرده کعبه و از خدا می‌خواهد که خدایا به من ثروت بده، آدمی که علم نداشته باشد همین را می‌خواهد دیگر، آن امام سجاد علیه‌السّلام که در شبهای تار دست به پرده کعبه آویزان می‌کرد، هم از خدا ثروت می‌خواست، از خدا پول می‌خواست؟! خدایا به من ثروت بده به من پول بده، به من چه بده، به او گفتند آخر این همه دعا داریم در این جا، خدا ثروت و پول، گفت نه شما نمی‌دانید شما به آن مراد من پی نمی‌برید شما نمی‌دانید که من چه خواست و چه نیتی دارم، نیت تو چیست؟ من از خدا می‌خواهم که خدا ثروت بدهد و این ثروت را در راه خدا انفاق کنم، خوب بنده خدا بدون اینکه از خدا بخواهی نیت را داشته باشی دردسرش را می‌خواهی چکار؟ تو نیت کن خدا نیت کسانی که انفاق می‌کنند الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكاظِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللهُ يحِبُّ الْمُحْسِنِينَ[1]

تمام اینها را خداوند به تو اعطا می‌کند چه قدر انسان می‌تواند با سلوک عقلانی خود، راه را سریع طی کند میانبر بزند بدون اینکه دردسر داشته باشد بدون این که خودش را به زحمت بیاندازد، و بدون اینکه پدر خودش را در بیاورد، صبح اوّل صبح. اوّل طلوع، موقع خروس خوان و مرغها بلند شود در دکان و مغازه را باز کند و شب هم ساعت یازده و دوازده بیاید و بعد هم بگوید اینهایی که به دست آوردم خیلی‌اش را در راه خدا می‌دهم، نه بابا طبق عادی برو سر کارت کرکره بکش بالا بسم اللَه بگو انا انزلنا بخوان و یک آیه الکرسی بخوان و یک یاعلی مدد بگو برو سرِ کار، آنی که می‌خواهد برود مطب باز کنید مطبش را باز کند، آنی که فرض کنید که می‌خواهد کار دفترش را انجام بدهد، هر چه به دست آورد در راه خدا بدهد و یک مقداری هم برای زن و بچّه و کارها اینها انجام بدهد این به این راحتی به این خوبی و به این آسایشی و آرامشی خدا برای ما آماده کرده تو سینی گذاشته جلوی ما، بفرمایید، مگر من خدا نیستم مگر برای من نمی‌خواهید انفاق کنید بیا راحتش را بگیر، چرا می‌خواهی خودت را به زحمت بیاندازی؟! برو چهار ساعت کار بکن پول یک ساعت را به فقیر بدهد، به جای اینکه بروی دوازده ساعت کار کنی و نه ساعتش را به فقیر بدهی، من ثوابش را به تو می‌دهم، کدام آدم احمقی است که این را بگیرد؟! اگر بیاید بله مگر این که خدا بگوید.

---

[1] سوره آل عمران (۳) قسمتی از آیه (۱۳٤)

اگر بخواهی نه ساعت بکنی من آن قدر می‌دهم این یک مطلبی! ولی وقتی خود خدا می‌گوید که قرار از اعطا از من است من این جور با تو معامله می‌کنم، مگر آدم احمق است؟ خب می‌رود طبق روال عادی یک مقداری برای کار می‌گذارد، یک مقداری برای زندگی می‌گذارد، یک مقدرای برای زن و بچه می‌گذارد، یک مقداری برای خویشاوندی می‌گذارد. از نظر وقتی می‌گویم وقت را یک مقداری برای مطالعه خودش می‌گذارد، مطالعه‌اش نمی‌دانم تفریحش، نمی‌دانم کارش، بعد وقتی که می‌بیند یک مقداری زیاد آمد و می‌تواند کمک کند به کسی قرض بدهد به رفیقش قرض بدهد، به فقرا کمک کند، می‌تواند انجام بدهد و در نیتش این باشد که اگر بیشتر هم بود من این را انجام می‌دادم، خدا تمام آنها را به او می‌دهد ثواب را، این می‌شود حسن فاعلی و این آقا رفته بود پرده خانه کعبه را گرفته خدایا به من ثروت بده، اتفاقاً خدا هم به او ثروت داد، بسیار خوب، تو ثروت می‌خواهی من هم می‌دهم، اتفاقاً فرد بخشنده‌ای بود، این طور هم نبود که بخواهد برای خودش، نه عمل نکند نه بسیار فرد بخشنده‌ای بود خیلی کمک می‌کرد خیلی دستگیری می‌کرد، ولی در مرتبه فعل متوقّف شده بود، متوقّف!

یک وقتی یک حکایت عجیبی ما شنیدیم، یک حکایت عجیبی شنیدیم، در محضر مرحوم آقا هم بودیم در محضر مرحوم آقا هم بودیم که خیلی افرادی هم در آن جا بودند خیلی برای ما عجیب بود، خیلی عجیب بود، ببینید خدا به انسان معرفت بدهد همین است این حکایت را بگویم و بقیه مطلب انشاءاللَه برای فردا شب، چون مطلب کش دارد ببینید وارد قضیه شدم ولی شروع کردیم، ولی خود مسئله خودش یک مقداری احتیاج به توضیح دارد با این حکایت، خیال می‌کنم نه فرصت و نه مجالی بماند برای ادامه، انشاءاللَه تا خدا خدایی می‌کند ماه رمضان هنوز هست، هنوز ماه رمضان داریم و من با خودم می‌گویم این روزها که این کاش این ماه رمضان همه ایام سال بود و چرا خدا این ماه رمضان را، زمان را متوقّف نکرده، همین طور دارد روزها می‌گذرد و ده روز یازده روز و نمی‌دانم چند روز امروز چندم بود یازده روز گذشت ثلث بیشترش رفت و اصلًا ما نفهمیدیم روز آخرش هم می‌آید می‌بینیم همه‌اش رفت به طرفه العینی و ما چیزی نصیبمان نشد، خیلی خیلی عجیب است، واقعاً حیف نمی‌دانیم، خدا چرا این ایام را یک ماه قرار داده؟! و عجیب است روزهای دیگر هم انسان می‌تواند روزه بگیرد، نه این که نتواند روزهای دیگر هم می‌تواند بگیرد. ولی حال و هوای ماه رمضان را ندارد، فضای ماه رمضان آن فضای معنوی ماه رمضان آن نیست، آن چیز دیگر است خلاصه خیلی باید شاید خدا این طور کرده، که قدر بدانیم اگر همه ایام سال باشد که خوب تفاوتی نمی‌شود دیگر، یک وقتی در مشهد با مرحوم آقا یک شب رفتیم به مجلس روضه یکی از آقایان که الان فوت کرده از همین آقایان مشهدی، ایام ماه صفر بود، دهه آخر ماه صفر بود رفتیم به مجلس ایشان و اتفاقاً خود همان صاحب منزل و صاحب مجلس هم رفت منبر، یعنی بود که ما رفتیم و بسیاری از آقایان خود مشهد هم حضور داشتند، از علما و فضلای مشهد

حضور داشتند ایشان در منبر بود همین قضیه را گفت.

قضیه صدر اصفهانی را گفت و یک حکایتی را نقل کرد که در این که انسان باید قدر ولی نعمت خود را بداند و خیلی آدم بی سلیقه‌ای بود که این قضیه و این حکایت که اصلًا ربطی ندارد به عنوان شاهد مثال، این همه ما قصه داریم داستان داریم مطلب داریم، یک روز صدر اصفهانی محلّ مراجعه افراد بود و یک بارگاهی داشت و منزل بزرگی داشت، حیاطی داشت ساختمانی داشت خیلی بزرگ، یک روز نشسته بود و نگاه کرد یک طلبه سیدی از در وارد شد، از در وارد شد و آمد به سمت او، آمد به سمت او، و دوباره برگشت تقاضایی داشت حالا هر چه بوده قضیه از این قرار بوده که روزی این طلبه داشته در خیابان می‌رفته و چشمش به یک دختر جوانی می‌افتد و مفتون می‌شود و خلاصه این هم کسی را نداشت، وضع مرتّبی نداشته، موقعیتش موقعیت مناسبی نبوده، میرود در منزل و مسئله را به مادرش می‌گوید و فلان و مادرش می‌گوید ای داد بیداد و فلان و این خصوصیاتی که تو می‌گویی این اصلًا مربوط به فلان و فلان تاجر اصفهان است من این را می‌دانم این مربوط به او است و اصلًا مگر امکان دارد و مگر چی و فلان و خوب دیگر این آثار خلاصه تصوّرات و تخیلات و اینها بر این جوان هجوم می‌آورد

تا این که بیمار می‌شود، بیمار می‌شود روزی یکی از روزها این یک شخصی ظاهراً می‌آید در منزل و مسئله را می‌فهمد و می‌گوید هیچ راهی نیست جز این که این مطلب را ببرید و عرض حال را به صدر اصفهانی بکنید، شاید از آن طرف خلاصه مسئله چیز بشود و آن یک فردی است و دارای نفوذ و اقتدار و اهل مکنت و فلان و خلاصه حالا چیزی به نظرش رسیده بود و این جوان بلند می‌شد راه می‌افتد و می‌آید به سمت منزل، بعد از گذشت یکی دو هفته از این جریان وارد می‌شود که این قضیه اتّفاق می‌افتد، صدر اصفهانی می‌بیند یک جوانی آمد یک سید طلبه‌ای آمد و برگشت تعجب می‌کند که چرا نیامد، دوباره فردا شد می‌بیند که این طلبه دوباره آمد، طلبه آمد و آمد، یک مقداری هم جلوتر آمد به سمت آن عمارت و دوباره برگشت تا برمی‌گردد یک نفر را صدا می‌کند برو دنبال این، و آن یک طلبه سیدّی که آمده بیار پیش من می‌رود و می‌آورد و می‌آورد خوب خیلی طلبه با حیا و خجول، می‌گوید کاری داشتی می‌گوید نه من می‌گوید نه دروغ نگو، من خودم دیدم نه تنها امروز بلکه دیروز هم آمدی و رفتی و نمی‌شود کاری نداشته باشی، خلاصه خیلی با حیا می‌گوید نه، افرادی که می‌گوید که مجلس تنها می‌شود و قضیه را به صدر می‌گوید او می‌گوید بسیار خوب، بسیار خوب برو، و فردا بیا پیش من، فردا می‌آید پیش مرحوم صدر و با هم و دو نفری بلند می‌شوند می‌روند بیرون و سوار کالسکه می‌شوند و می‌آیند می‌روند در منزل همان فرد معروف، همان شخص تاجر اصفهانی، فرد بسیار معروف و اینها و خیلی دارای مکنت، و در می‌زنند نوکر می‌آید می‌گوید بگو صدر اصفهانی، آمده می‌گوید اصلًا متوحّش می‌شود هاج و واج می‌شود که صدر در خانه ما چه می‌کند؟! سراسیمه می‌آید بیرون می‌بیند که ایشان با یک

طلبه سید جوانی آمده و می‌گوید بفرمایید می‌آیند و می‌نشینند و این حرفها، می‌گوید من وقتی بعد از صحبت و تعارفات و این مسائل می‌گوید من می‌خواهم سوالی می‌خواهم از تو بکنم، یک سوالی، بفرمایید: او اگر رسول خدا صلی‌اللّه‌علیه‌وآله برای فرزندش بیاید برای خواستگاری دختر تو آیا تو دخترت را می‌دهی، تاجر می‌گوید بله رو چشممون، رو سرمون، اگر رسول خدا بلند شود بیاید و چیز بکند، چرا ندهم گفت حالا اگر رسول خدا نیامد فرزند رسول خدا آمد برای خواستگاری شما بله، آن جا تأملی کرد و گفت بله، اگر شرایط اجازه بدهد مسائل چیز بکند چه اشکال دارد، گفتن این جوانی که داری می‌بینی این فرزند رسول خداو خواستگار هم خود بنده صدر اصفهانی خواستگار و این هم فرزند رسول خدا، ما آمدیم برای خواستگاری آن چه که لازمه فرزندی رسول خدا است این دارد، بفرمایید آن چه که مربوط است به زندگی و مسائل زندگی است آن هم مربوط است به بنده، می‌گوید جنابعالی خودتان صاحب اختیارید، خودتان ببرید و بدوزید و تمامش کنید.

گفت پس داماد از طرف رسول خدا مخارج هم از طرف بنده، بسیار خوب همان شب خلاصه مسئله را تمام کردند و فلان صدر اصفهانی آمد و همان شب عقد کردند و یک منزل به آن سید داد و یک باغ در خارج از اصفهان به خاطر امرار معاش و فلان و یک فرد فرض کنید که خدمتکار هم نمی‌دانم سور و ساطتش را به راه انداخت و مسائلش را درست کرد. آن چه در شأن همان خانواده دختر بود، خیلی فرد چیزی بود، فرد خیری بود، و فرد چیزی بود خلاصه به اصطلاح به امور مردم رسیدگی می‌کرد به اصطلاح چیز بود، و یک همچنین قضیه‌ای انجام شد. الحمدلله تمام شد و مجالس تمام شد یک روز این سید دیگر عالم شده بود و بزرگ شده بود و اینها، از اینجای قضیه، این جای مسئله مورد توجّه است که خلاصه ما ببینیم که وضعیت ما چگونه است و ولی نعمت ما، ولی نعمت ما کیست؟ در این زمانه و در این دوران این فرد فرد عالمی می‌شود و بزرگ می‌شود.

در یک سفری که می‌آید برای عتبات با بعضی از دوستان و رفقا وارد نجف که می‌شوند این می‌گوید من اوّل قبل از زیارت أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌خواهم بروم یک شخص را زیارت کنم، (ناگفته نماند که صدر اصفهانی فوت می‌کند او را می‌آورند و در نجف دفن می‌کنند حالا ظاهراً در وادی السلام بوده یا جای دیگر در نجف بوده احتمالًا در وادی السلام در آن جا دفن می‌کنند) این می‌گوید که عجب کسی که وارد نجف می‌شود خوب این اوّل باید به زیارت أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام برود او امام است او أمیرالمؤمنین است و فلان و بعداً خوب خیلی‌ها هستند که می‌گوید نه وظیفه من اقتضاء می‌کند که اوّل به زیارت صدر اصفهانی بروم، می‌گوید چطور! و بعد این قضیه را بیان می‌کند که من یک همچنین شخصی بودم فلان در جوانی این طور بود و این طور شد و ما خلاصه این، برای ما این کارها را انجام دادآیا صحیحش این است آیا لازمه انصاف و مروّت

نیست که من اول به زیارت صدر بروم؟

تا این حرفا آن آقایی که بالای منبر بود زد یک شخصی که کنار من نشسته بود و ظاهراً هم حیات دارد، از علما و فضلای مشهد بود و سید هم بود یکدفعه گفت نخیر، بلند گفت، بعد گفت آقا اصل مثبت اثبات می‌فرمایید اصل مثبت اثبات می‌فرمایید این حرف چرند یعنی چه من دارم می‌گویم! یعنی چه! آنی که بالای منبر بود یکدفعه دست پاچه شد و نفهمید و مطلب را عوض کرد معلوم می‌شد خود او هم قبول داشت، اگر قبول نداشت که نمی‌گفت چون قبول داشت. ببینید چقدر حماقت!! ای وای ای وای این وای از این همه حماقت!! که هم آن آقا که رفته در نجف می‌گوید، اول من بروم به جای أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام زیارت قبر صدر اصفهانی، بعد بروم، آن آقایی که بالا، شب ۲۸ شهادت پیغمبر صلی‌اللَه‌وآله و به قولی امام حسن علیه‌السّلام شب ۲۸ دارد می‌خواند، این هم قبول دارد، چون اگر قبول نداشت که نمی‌گفت و وقتی که مورد اعتراض واقع شد، یکدفعه هاج و واج شد و به هم ریخت و مطلب را عوض کرد. درست شد؟

شما ببینید طرز تفکر کجاست؟! طرز تفکر مردم و افراد اهل علم ما کجاست؟! افراد عزیز من دو دو تا چهار، تاتویی که صدر اصفهانی خانه و کاشانه و باغ و راه در اختیار تو قرار داده، خود این صدر اصفهانی این ثروت را از کجا آورد؟! از کنار پرده کعبه این ثروت را به دست آورد یا از دست و کد یمینش، این که خودش چیزی نداشته در وقتی که رفته و التجاءکرده، مگر پرده کعبه به کسی ثروت می‌دهد، اگر ثروتی به صدر اصفهانی داده شده توسط کی داده شد؟! همه بگویید همین أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام همین أمیرالمؤمنینی که الان تو آمدی در نجف و داری کار احمقانه ای انجام می‌دهی و از روی جهل و نادانی صاحب نعمت و مولا را فراموش کردی و به دنبال خوشه چین خرمن انعام و افضال أمیرالمؤمنین را افتادی و خیال می‌کنی او حقّ است، و فرع را بر اصل و نم را بریم، و قطره را بر اقیانوس ترجیح دادی!! قطره را بر اقیانوس ترجیح دادی، این ثروت را از کجا آورد؟! همین أمیرالمؤمنین داده خوب این هم ثروت را برداشته به تو داده، هنر نکرده خدا خیرش بدهد به او ثواب می‌دهد، ولی تو چرا عقلت را از دست دادی؟! تو چرا ولی نعمت خودت را فراموش کردی؟!

خیلی ما باید توجّه کنیم، ما باید بدانیم که تمام حقایق و مسائل از کجا نشأت می‌گیرد، درست آن وقت ما می‌آییم و نگاه به همین ظواهر می‌کنیم. حالا متوجّه شدید که وقتی رسول خدا صلی‌اللَه‌علیه‌وآله می‌فرماید: کسی که فرزندم علی را در خراسان زیارت کند ثواب کسی که یک حج عمره، ثواب کسی که دو حج و یک عمره، و ده حج و یک عمره، و صد حج و عمره، و هزار حج و عمره، بر اساس معرفتی که دارد این آقایی که دارد بالای منبر این قضیه را دارد تعریف می‌کند میزان فهمش را به ولایت می‌فهمیم چقدر است. و مرحوم آقا که وقتی که می‌روند به زیارت امام رضا علیه‌السّلام او چقدر به ولایت معرفت دارد. این دو زیارت هر دو یکی است این آن معنای روایت رسول خدا صلی‌اللَه‌علیه‌وآله است: که می‌فرماید: به میزان معرفتی که به امام

علیه‌السّلام دارید به همان میزان زیارتش ثواب دارد، آقای حدّاد وقتی که می‌آید به زیارت، ثوابش تا عرش خدا، ثواب می‌رسد، آن جا دیگر ثواب معنا ندارد ثواب معنا ندارد خود امام رضا علیه‌السّلام است با خلوت کردن با او و دل دادن و قلوه گرفتن و ما نمی‌دانیم و دیگر از این مسائل خبر نداریم که در آن جا چه می‌گذرد! وقتی که آقای حداد رضوان اللّه علیه داشتند دور حرم، ضریح امام رضا علیه‌السّلام هفت دور طواف می‌کردند من سنم حدود ۱۱ سال بود ۱۲ سال بود همان حدودها بود هنوز یادم است که این مرد وقتی که داشت هفت شوط آن روز آخری که صبح آمدیم برای زیارت امام رضا علیه‌السّلام و بعد دیگر حرکت کردیم به سوی گاراژ که بیاییم به سمت تهران طواف می‌کرد همه مردم همین طور هاج و واج بودند آن موقع مثل الان نبود که زنانه و مردانه جدا بشود نه مردها و زنها همه با هم بودند در همان زمان سابق دیوار نکشیده بودند مثل الان، ایشان داشتند که طواف می‌کردند همه مردم اصلًا کنار می‌رفتند خب ایشان بودند مرحوم آقا بودند اون دوستان بودند همه با هم مشغول طواف کردن دور ضریح من هنوز آن حال ایشان که اصلًا توی دنیا نبود! یعنی نگاه می‌کرد، مرحوم آقای حدّاد به افراد ولی چشمش یک جای دیگری را می‌دید حال و هوای دیگری! همین طور طواف می‌کرد و اشک همین طور از چشمانش می‌آمد این زیارت با زیارت آن آقایی که بلند می‌شود و تأیید می‌کند رفتن زیارت پیش صدر اصفهانی را، مقدّم بر أمیرالمؤمنین، یکی است، یکی است واقعاًای داد بیداد از خدا بخواهیم که خداوند فهم معارف الهی را هر روز بیش از پیش بر ما ارزانی بدارد و ما را همیشه شاکر نعمات صاحب ولایت قرار بدهد.[1]

اللّهم صلی علی محمد و آل محمد

[1] حسینی طهرانی، سید محمد محسن، متن جلسات شرح دعای ابو حمزه ثمالی، ۱جلد، مکتب وحی – تهران – ایران، چاپ: ۱.